

اعراب^۱

م.ک.ا مکدانلد

ترجمه: دکتر عباس اقدسی

استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
aghdassi@um.ac.ir

در دوران باستان^[۲]، واژه «عرب» به مردمانی گوناگون، در مکان‌هایی گوناگون و با شیوه‌های گوناگون زندگی اشاره داشته است. هنگام بررسی کاربرد این واژه در دوره‌های هلنی و رومی، به دو نکته باید توجه کرد.

«عرب» و «عربستان»

نخست اینکه اصطلاح «عرب» همواره در مفهوم قوم^[۳] و در شکل موسّع آن به کار رفته است. به عبارتی، (فارغ از چگونگی تعریف)، این واژه به مردمانی متمایز اشاره دارد؛ نه به افرادی با شیوه معین زندگی، مثلاً کوچ‌نشینانی عشایری (آنگونه که برای نمونه توسط Gawlikowski 2006 اظهار شده است). در آثاری که در آن به واژه «عرب» برمی‌خوریم، برای کوچ‌نشینان

۱ این مطلب ترجمه‌ای است از فصلی در کتابی با مشخصات پایین. برگردان این نوشته به معنای تأیید محتوای آن از سوی مترجم نیست. خوانندگان محترم می‌توانند نقد احتمالی خود را ارسال فرمایند. یادداشت‌های پانویست، که در متن با قلاب بالانویست^[۱] مشخص شده، از مترجم است. سایر شماره‌های بالانویست، از نویسنده است که برای رعایت شیوه اصلی، در پی‌نوشت، ذیل یادداشت‌های نویسنده آمده است. سپاس‌گزاری می‌کنم از نظرات همکار ارجمند، آقای دکتر ولی عبدی، که پیش‌نویس این ترجمه را مطالعه فرمودند و داوری ناشناس و گرانقدر، که نکات ارزشمندی را گوشزد فرمودند.

Macdonald, M. C. A, "The Arabs," *A Companion to the Hellenistic and Roman Near East*, (2021): 397-401.

۲ واژه «antiquity» اشاره به دورانی در تاریخ اروپا دارد که آغاز آن را حدود سده هفتم پیش از میلاد می‌دانند. بخش پایانی این دوران، به دوره باستان متأخر «late antiquity»، شناخته می‌شود و هم‌زمان با ظهور اسلام است.

عشایری از نام‌هایی رایج استفاده شده است، مانند «آشیبوت کوشتاری»^[۴] در اکدی، «بنی قدم/بنی کدم»^[۵] در عبری، «اسکینیتای»^[۶] و «نومدز»^[۷] در یونانی، «نومدز» در لاتینی و همانند آن.

دوم اینکه نویسندگان لاتینی و یونانی، در عوض اشاره به مکانی در جغرافیایی معین، از واژه «عربستان» برای اشاره به «محل زندگی اعراب» بهره می‌بردند. معنای این کاربرد آن نبوده است که در آن نواحی، اعراب تمام جمعیت یا بیشترین آن بوده‌اند، چه برسد به اینکه فرض کنیم اشاره به «دولتی عرب» داشته است. این جمله صرفاً اشاره به مکانی با مردمانی مشخص است که آنها را «اعراب» لقب می‌دادند و از قضا در کنار هم می‌زیستند. در سایر دوره‌ها، مردمانی دیگر (که در آن زمان صحبتی از ایشان نبوده) در همان ناحیه زندگی می‌کردند. در نتیجه، نزد نویسندگان یونان و روم، نواحی متعدد و گوناگونی، در زمان‌هایی متفاوت، «عربستان» نامیده می‌شده است و تنها در مرحله‌ای نسبتاً متأخر (و بیشتر بر پایه کژفهمی‌ها و فرض‌ها) بود که همین نویسندگان، شبه‌جزیره میان دریای سرخ و خلیج فارس را مصداق بارز «عربستان» قلمداد کردند؛ گرچه آن هم در کنار «عربستان‌های» متعدد دیگر قرار می‌گرفت. اطلاعاتی در دست نداریم که در دوره‌های هلنی و رومی ساکنان شبه‌جزیره در شمال و شرق یمن، آن سرزمین را چه می‌نامیده‌اند، ولی می‌دانیم که دسته‌های بومی «عربستان خوشبخت»^[۸] (که تقریباً با یمن و ظفار کنونی هم‌خوانی دارد) قطعاً خود را «اعراب» نمی‌نامیده‌اند.

انوع و اقسام «اعراب»

نخستین اشاره‌های موجود به مردمانی با نام «اعراب»، در سال‌نگاشت‌های آشوری، در فاصله سده‌های نهم و هفتم پیش از میلاد، و اسناد بابلی و هخامنشی، از سده هفتم تا پایان سده چهارم پیش از میلاد است (Eph'al 1982). از نیمه دوم سده هشتم پیش از میلاد، «اعراب» (*kur ar-ba-a-a*, *kur/lú a-ri-bi*) و غیره؛ برای فهرستی از گونه‌های مختلف این واژه،

4 *āšibūt Kuštari*

5 *b^eenê qedem*

6 *skēnitai*

7 *nomades*

۸ اصطلاح «Arabia Felix» که بیشتر به «Arabia Eudaemon» شناخته می‌شد، اشاره به «العربية السعيدة» یا همان «عربستان خوشبخت» دارد. برای مطالعه بیشتر، ر.ک. Graf, "Arabia Felix," *The Encyclopedia of Ancient History* (2013), قابل دسترس در

<https://pleiades.stoa.org/places/746710>

ن.ک. (Eph'al 1982 : 6-7)) به شکل عشایر و واحه‌نشینان سوریه، سینا و شمال عربستان، و نیز ساکنان شهرهای متعدد بابل توصیف شده‌اند (Eph'al 1982 : 115-117).^۱

از آن تاریخ به بعد (و در برخی موارد، از زمانی کهن‌تر) تقریباً در تمام بخش‌های خاورمیانه و حتی ایران، مردمانی را می‌بینیم که از ایشان با نام «اعراب» یاد شده است. در نتیجه گفته می‌شود «اعراب» در این نواحی حضور دارند (برای ارجاعات موارد پایین، ن.ک. Macdonald 2009b : 281-283):

- شرق مصر، فیوم، دلتا و سینا
- جنوب فلسطین و سامریه
- شمال و جنوب ماوراء اردن
- نواحی جنوبی لبنان، کوه هرمون، وادی البقاع، کوه‌های غرب سوریه
- شمال، مرکز و جنوب سوریه
- جزیره
- شمال، مرکز و جنوب میان‌رودان
- غرب و مرکز ایران
- شمال و سواحل شرقی و غربی شبه‌جزیره شامل جزایر کَمران در ساحل غربی یمن

افرادی که خود را «اعراب» می‌نامیدند و یا توسط دیگران به این نام خوانده می‌شدند عبارت‌اند از: آرایشگر، فالگیر، حصیرفروش، مربی ورزشی، تاجران سرمایه‌دار، خراج‌گیران، کشاورزان زراعت‌پیشه و خرده‌زمین‌داران، باغداران، راهزنان، بنیان‌گذاران و مُرمّمان قصبه‌ها و شهرها، شهرنشینان و فرمانروایان شهرها، پادشاهانی با ارابه‌های فراوان، نگهبانان، پاسبانان، سربازان و شبه‌نظامیان، پرورش‌دهندگان و گله‌داران گوسفند و بز، و درنهایت، کوچ‌نشینی که شتر پرورش می‌دادند (Macdonald 2009b : 283-285).

در جایی دیگر (Macdonald 2009b : 296-297) اشاره کرده‌ام که تنها نقطه مشترک در ایجاد پیوند میان چنین افراد و جوامعی پراکنده، آمیزه‌ای مبهم از زبان و فرهنگ است، درست همانند آنچه امروزه، با استفاده از معیاری مشابه، جمعیت کشورهای الجزایر تا عراق را به «اعراب» می‌شناسیم. از آنجایی که در شماری از زبان‌های گوناگون (اکدی، عبری،

عربی جنوبی کهن، یونانی، لاتین و غیره) نام مورد استفاده برای مردمانی گوناگون از ریشه سامی و مشابه «ع-ر-ب» گرفته شده است، این نام، به احتمال زیاد، نامی بوده که توسط خود این افراد در اشاره به خود کاربرد داشته است.

وجه تسمیه

در موارد فراوانی، چنین به نظر می‌رسد که این جوامع عرب، مدتی طولانی در این نواحی، در اطراف هلال خصیب زندگی می‌کرده‌اند و در دوره‌های هلنی و رومی، به‌خوبی در آنجا ادغام شده بودند. این موضوع را می‌توان در طومارهای مصر این دوران مشاهده کرد که منبع بیشتر نمونه‌هایی است که فردی خود را از جمله «اعراب» معرفی کرده است. این موضوع تاحدودی بدان سبب است که اسناد روزمره در مصر، در قیاس با مناطق دیگر، بسیار بهتر حفظ شده است. دلیل دیگر آنکه در مصر این دوران، افراد موضوع یک سند و امضاکنندگان آن ملزم بوده‌اند نام «قبایل» خود را ذکر کنند. اکثر قریب به اتفاق افراد در این اسناد، نه نام‌هایی با ریشه عربی، بلکه نام‌های یونانی یا مصری دارند.^۹ لذا باید توجه کرد که بسیاری از اشخاصی که در نقاط دیگر شرق نزدیک خود را در زمره «اعراب» می‌دانسته‌اند، احتمالاً نام‌هایی غیرعربی داشته‌اند. در حال حاضر، چنین افرادی نزد ما ناشناخته‌اند مگر آنکه صراحتاً خود را در شمار «اعراب» یاد کرده باشند. با این وصف، مثلاً به واسطه استرابو^[۹] (16.2.11) پی می‌بریم که فردی به نام سمپسیکراموس (شمسیگرام)^[۱۰]، رئیس قبیله امسنی^[۱۱] و حاکم شهر آرتوسا^[۱۲] (16.2.10)، شخصی عرب بوده است. لیکن ریشه نام این فرد عربی نیست و از آرامی گرفته شده که زبان مناطق یکجانشین سوریه بوده است. چنانچه خود استرابو مشخصاً ما را آگاه نمی‌ساخت که این فرد عرب بوده است، نمی‌توانستیم از طریق نام او به این مطلب پی ببریم. این قضیه باید زنگ خطری باشد که استفاده از نام‌های اشخاص، در حکم شاخصی برای شناخت قومیت ایشان، مخاطرات فراوانی دارد (Macdonald 2009a IV).

از سوی دیگر، پسوند پایانی «-و» با تاریخی بسیار کهن، یکی از معیارهای تشخیص نام‌های اعراب است. نخستین اشاره‌ای که به این پسوند شده، درباره فردی «عرب» به نام جندبو^[۱۳] [جُنْدُب؟] است که نام او در سال نگاشت‌های پادشاه

9 Strabo

10 *Sampsikeramos* (*šamši-geram*)

11 Emeseni

12 Arethusa

13 *Gindibu*

آشوری، شالمانسیر سوم^[۱۴] (۸۵۸-۸۲۴ پم) آمده است (ن.ک. Eph'al 1982: 75-77). درست تا زمان نخستین کتیبه‌های سده ششم میلادی که خط عربی در آن به چشم می‌خورد، این پسوند نیز هرازگاهی دیده می‌شود، و امروزه نیز در ضبط نوشتاری اسم عربی عمرو حفظ شده که «و» در آن ناخوانا است. پسوند «و» به‌ویژه در نام‌های نبطی‌ها رواج داشته است و تصور می‌شود گفتار بسیاری از آنها عربی بوده، ولی به خط آرامی می‌نوشتند (Macdonald 2015b: 395-399). اما این پسوند در کتیبه‌های تدمری/پالمیری^[۱۵] تقریباً اندک است که از جمله دلایل متعددی است بر رد این تصور رایج و غلط که اهالی تدمر از «اعراب» بوده‌اند (ن.ک. Macdonald 2009a VI: 309-311).

عربستان‌های چندگانه

از میان «عربستان‌ها»، یکی در میانه دجله و فرات، در شمال سوریه و عراق واقع بود. این ناحیه منطقه‌ای با وسعتی ناشناخته بود که در کتیبه‌های الحَضَر/هَتْرَا^[۱۶] در سه سده نخست میلادی از آن به «ع-ر-ب» یاد شده و ممکن است همان منطقه‌ای باشد (یا دست‌کم با آن هم‌پوشانی داشته باشد) که با همین نام، در کتیبه‌های قدیم سریانی در الرُّها/اِدِسا^[۱۷] و نواحی آن آمده است (در موضوع کتیبه‌های قدیم سریانی و الحَضَر، ن.ک. Healey 2009). برخی اشاره کرده‌اند که در گورنوشته مشهور نماره، مربوط به سال ۳۲۸م که به زبان عربی و به خط نبطی نگاشته شده، (فارغ از مسائل واژه‌شناختی) لقب شخص متوفی، یعنی «م-ل-ک-ء-ل-ع-ر-ب-ک-ل-ه»، آن‌طور که بیشتر پنداشته‌اند به معنای «پادشاه تمام اعراب»^[۱۸] نیست، بلکه، معنای آن «پادشاه تمام [سرزمین] عرب»^[۱۹]، یعنی همین ناحیه از میان‌رودان، است (Zwettler 1993; Macdonald 2015b: 406-407, n.165).

از اینکه این دسته‌های فراوان «اعراب» از کجا آمده‌اند، اطلاعی در دست نداریم؛ ولی ظاهراً در دوره هلنی بسیاری از ایشان زمان‌هایی طولانی را در مناطقی می‌زیسته‌اند که نویسندگان یونانی و رومی آن‌ها را مشخص کرده‌اند. آشکار است

14 Shalmaneser III

15 Palmyrene

16 Hatra

17 Edessa

18 “king of all the Arabs”

19 “king of all ‘Arab”

که به استثنای مواردی انگشت‌شمار، این اندیشه که آن‌ها حتماً از اهالی شبه‌جزیره بوده‌اند که تازه بعدها نام «عربستان» بر آن
اطلاق شد، امری زمان‌پریش^[۲۰] است (Macdonald 2009a VI: 311-312).^۳

یوسفوس^[۲۱] بارها از نبطی‌ها بانام «اعراب» و از پادشاهی ایشان بانام «عربستان» نام می‌برد، و بی‌تردید، این
«عربستان» همانی است که پولس قدیس از آنجا بازدید کرده است (غلاطیان ۱: ۱۷). زمانی که در سال ۱۰۶ م نبطیه به
قلمروی روم افزوده شد، نامش به «البتراء العربیة»^[۲۲] تغییر کرد و فارغ از اینکه آن افراد چه تصویری درباره قومیت خود
داشتند، به دلیل مقاصد اداری، سکنه آن «اعراب» نامیده شدند. با درک همین موضوع است که ما باید، برای مثال، به بررسی
سنگ‌قبری متعلق به سده سوم میلادی در جزیره یونانی تاسوس^[۲۳] (IG XII 8, 528) بپردازیم که در آن مردی در حال
نصب سنگ قبر پسر خویش، خود را «عربی از شهر سپتیمیا کانوثا»^[۲۴] (یعنی قنوت در جنوب سوریه) توصیف می‌کند.^۴
مشابه همین امر، فارغ از تلاش‌های مخالفان فیلیپ که خواستند او را پسر فردی راهزن جلوه دهند (ن.ک. Bowersock
1983: 122)، این امپراتور «عرب» (حک ۲۴۴-۲۴۹ م) درواقع، یکی از شهرنشینان برجسته شهر شهباء در ناحیه خوران بود
و صرفاً به این دلیل او را «عرب» می‌خواندند که اهل البتراء بود (درباره این مطلب و جابه‌جایی مرزهای البتراء العربیة به سمت
شمال در اوایل سده سوم، ن.ک. Sartre 1982: 58).

با ایجاد «البتراء العربیة»، و نامیده‌شدن دسته‌های عمدتاً یکجانشین آن ذیل «اعراب» به سبب مقاصد اداری،
استفاده از نامی جدید برای قبایل عمدتاً کوچ‌نشین ضرورت یافت؛ قبایلی که از حوالی سده اول پیش از میلاد، حرکتی روزافزون
به نواحی شام و میان‌رودان داشتند. به نظر می‌رسد این افراد هم خود را «اعراب» می‌نامیدند و ظاهراً زبانی مشترک هم
داشتند. رومی‌ها و یونانی‌ها این افراد را «ساراسن»^[۲۵] می‌خواندند (برای بحث در خصوص خاستگاه و معنای این واژه، ن.ک.
Macdonald 2009a VIII: 1-8)، و حال آنکه در میان‌رودان آنها را «طیایی»^{۲۶} می‌خواندند که واژه‌ای برگرفته از نام قبیله

20 anachronistic

21 Josephus

22 *Provincial Arabia*

23 Thasus

24 Septimia Kanotha

25 “Saracens”

26 *Tayyāyē*

عربی «طیء»، و از نخستین قبایلی بود که از مرکز عربستان به آن ناحیه کوچیده بود. هر دوی این واژگان در نهایت برای اشاره به تمام اعراب، و بعدها برای تمام مسلمانان به کار رفت.

تجارت عطر و ادویه

در دوران باستان، یکی از پرسودترین کارها، تجارت عطر و ادویه بود (ر.ک. Chap. 32).^[۲۷] از نخستین هزاره پیش از میلاد، ادویه و سایر کالاهای پرزرق و برق از سرزمین‌های مجاور اقیانوس هند، به ناحیه یمن کنونی^{۲۸} وارد می‌شد. در کنار کندر تولیدی در جنوب عربستان و شاخ آفریقا، که تقاضایی تقریباً سیری ناپذیر برای آن در میان رودان، شام، مصر و مدیترانه وجود داشت، این کالاها از طریق خشکی و در امتداد نوار غربی شبه جزیره عربستان، به شمال برده می‌شد. شماری از بازرگانان قلمروهای پادشاهی معین و سبا، در جنوب عربستان، مسیر خود را به سمت شمال ادامه می‌دادند و درواقع، این تاجران معینی بودند که در واحه لیحان/دادان^[۲۸] در شمال غربی عربستان، در سلوکیه-تیسفون در میان رودان، و احتمالاً در سایر نواحی، مستعمراتی بنا نهاده بودند. این بازرگانان خود را معینی، سبائی، یا مواردی مشابه می‌پنداشتند، ولی قطعاً خود را در زمره «اعراب» نمی‌دانستند. با این همه، چنین به نظر می‌رسد که در نقطه‌ای در مسیر کاروان‌ها، بازرگانان «عرب» شمال عربستان، از جمله نبطی‌ها، کالاها را از همکاران جنوبی خود می‌ستادند و همین بازرگانان بودند که کالاها را به بازارهای شمال می‌رساندند. در ناحیه مدیترانه، غزه بازار اصلی فروش و تجارت عطر به مقاصد دورتر بود و ظاهراً، از زمان‌های قدیم، شمار فراوانی از «اعراب» در آن ناحیه و در امتداد آخرین نقطه مسیر سکونت داشتند؛ یعنی در صحرای النَّقَب/نِگَب،^[۲۹] همان ناحیه‌ای که اکنون در جنوب اردن واقع شده است. نتیجه آنکه در چشم مشتریان، ارتباط این کالاها با «اعراب» پیوندی ناگسستنی داشت، که در «قطعه نخست سرود دلفی»^[۳۰] متعلق به سده چهارم پیش از میلاد با عنوان «آرپس آتموس»^[۳۱]، به معنای «بخور عربی»^[۳۲]، به آن اشاره شده است (ن.ک. Macdonald 2009a V : 3). از آنجا که کوچ‌نشینان و واحه‌نشینان، به‌غیر از اصل دستمزدهای

۲۷ نویسنده به فصل ۳۲ کتاب *A Companion to the Hellenistic and Roman Near East* اشاره دارد.

28 Dadan

29 Negev

30 *First Delphic Hymn*

31 “*Araps Atmos*”

32 “*Arabian vapour*”

ترابری، در جای جای مسیر عوارض می گرفتند، هزینه های حمل و نقل عطر و ادویه در سرتاسر شبه جزیره سرسام آور بود، ولی مشتریان اندکی از این موضوع اطلاع داشتند. در نتیجه، مشتریان خیال می کردند که پول های هنگفتی که در شمال بابت این کالاها می پردازند، همگی به جیب تولیدکنندگان می رود. همین مسئله خاستگاه افسانه «عربستان سعید»^[۳۳]/عربستان خوشبخت» شد، که در این عبارت، «عربستان» با بازرگانی عرب ربط پیدا می کرد که در شمال کندر می فروختند؛ و ضمناً «خوشبخت» بود، از آن سو که تصور می شد ثروتی افسانه ای دارد. بنابراین، برای نمونه، دیودورو^[۳۴] (3.47.5.7، بر اساس اثر آگاتارخوس کنیدوسی^[۳۵]، درباره دریای اریتره^[۳۶]، قس. S.M. Burstein, London 1989) از ثروت افسانه ای سبائیان در یمن یاد می کند، که با استفاده از همان منبع، استرابو (16.4.19) نام بازرگانان جرهاء/جرحا^[۳۷]، در شرق عربستان را نیز می افزاید (برای جزئیات بیشتر این تصویر، ن. ک. Macdonald 2009a V: 21-22).

رفته رفته معلوم شد که عربستان خوشبخت در جنوب شبه جزیره واقع شده است و از آنجا که مردمان ساکن شمال، خود را «عرب» می خواندند، اندک اندک این تصور شکل گرفت که سرتاسر شبه جزیره را اعراب گرفته اند. در نتیجه، بر پایه اصل پیش گفته، آن سرزمین هم «عربستان» به حساب می آمد. بدیهی است که عربستان های دیگری هم در مصر و هلال خصیب وجود داشت، اما از سده نخست پیش از میلاد و بعد از آن، با گرایشی مواجهیم که تمایل داشت شبه جزیره را ذیل «عربستان یکپارچه» مشخص سازد (Diodorus 2.54.1: *hē holē Arabia*). این مطلب زمانی به روشنی آشکار می شود که بدانیم پلینیوس^[۳۸] در سده نخست میلادی تمایز قائل بوده است بین شبه جزیره، که آن را «خود عربستان»^[۳۹] می نامد، و سایر عربستان ها، که از آن با واژه «مردمان»^[۴۰] یاد می کند، و در این باره می نویسد: «در موضوع سرزمین، عربستان [در معنای شبه جزیره و سایر عربستان ها] فرومایه تر از هیچ طایفه ای در جهان نیست» (HN 6.32.142-143).

33 *Arabia Eudaimōn*

34 Diodorus

35 *Agatharchides of Cnidus*

36 *On the Erythraean Sea*

37 *Gerrha*

38 *Pliny*

39 “*Arabia proper*” (*Arabia ipsa*)

40 “*Peoples*” (*gentes*)

بی‌تردید آنچه سبب شد اسکندر کبیر سه لشکر دریایی برای پیمودن دورتادور شبه‌جزیره گسیل دارد، همین ثروت افسانه‌ای اعراب بود. مشابه همین، تمایل به تسلط بر این ناحیه سبب شد که امپراتور وقت، آگوستوس^[۴۱] در ۲۵/۲۶ پ.م، لشکری را به فرماندهی آئلیوس گالوس^[۴۲]، فرماندار مصر، به عربستان خوشبخت بفرستد که نتایجی مصیبت‌بار در پی داشت (Strabo 16.4.22-4; Marek 1993). با همه این اوصاف، با آغاز سده نخست میلادی رومیان توانستند بخش بزرگی از تجارت را از مسیر زمینی به سوی دریای سرخ بگردانند. جالب آنکه در جزایر قُرسان، در منتهی‌الیه جنوبی مسیر، دو کتیبه به زبان لاتین کشف شده است که نشان می‌دهد در میانه سده دوم میلادی، پادگانی متعلق به ارتش روم در آنجا مستقر بوده که احتمالاً وظیفه نظارت بر تجارت کشتی‌هایی را داشته که به دریای سرخ وارد، یا از آن خارج می‌شده‌اند (Villeneuve 2007).

مطالعه بیشتر

در خصوص این پرسش که «اعراب باستان چه افرادی بودند»، ن.ک. (2009a V, VI, and VIII and 2009b). برای آگاهی از تاریخ نخستین اعراب (Eph'al 1982) منبعی بسیار ارزشمند است. برای کسب تصویری کلی از تاریخ اعراب پیش از اسلام، ن.ک. (Hoyland 2001). منبعی عالی از سال‌های نخست البتراء، کتاب (Bowersock 1983) است. (Sartre 1982) اطلاعات بسیار سودمندی در مورد والیان و مرزهای البتراء و اقوام کوچ‌نشین ارائه می‌دهد. این پژوهش‌ها دربارهٔ اعراب در دوره باستان متأخر است: (Fisher 2011, 2015 و Millar 1998b, 2005b, 2010).

یادداشت‌های نویسنده

۱ باید عنایت داشت در کتابی که از سایر جهات فوق‌العاده است، متأسفانه (Eph'al 1982 : 5-6) بر این نظر است که در تعریف خود، دسته‌های یکجانشین ساکن واحه‌ها را از جمله «کوچ‌نشینان» برشمرد (ن.ک. Macdonald 2009b : n.107).

41 Augustus

42 Aelius Gallus

۲ از آنجاکه در این دوران، گونه‌های زبانی فراوانی در سوریه و عربستان وجود داشته که مرتبط است با زبانی که اکنون با نام عربی می‌شناسیم، من در اینجا از اصطلاح «عربستانی» به جای «عربی» بهره می‌گیرم (ن.ک. Al-Jallad 2015 : 10-14, 2018a, 2018b).

۳ بنابراین، برای نمونه، می‌دانیم که سارگون دوم (۷۲۲-۷۰۵ پم) اعضای قبیله عربستانی نمود را از شمال عربستان به سامریه تبعید کرد. درباره بحثی جالب در خصوص دلایل این موضوع، (ن.ک. Eph'al 1982 : 105-111).

۴ در این باره (ن.ک. Macdonald 2009b : 302-303). به نظر من، دیدگاه پذیرفته‌شده (Robert 1946 : 48) که بگوییم چون فردی فالگیر بوده، یعنی حرفه‌ای که اعراب به آن شهره بودند، سنگ قبر پسر خود را برای تبلیغ مهارت‌های خویش استفاده می‌کرده، بسیار غیرمحتمل است.

۵ علی‌رغم زمان‌پریشی آشکار این اصطلاح، من برای اشاره به منطقه‌ای که اکنون یمن و ظفار (در جنوب عمان) است، از واژه «یمن» استفاده می‌کنم تا تفاوت آن را با «عربستان» در دوران باستان مشخص کنم. در واقع، ناحیه‌ای که این واژه به آن اشاره دارد، ناشناخته است، گرچه در القاب پادشاهان حمیری از اواخر سده سوم میلادی به بعد، واژه «ی-م-ن-ت» به چشم می‌خورد. در اشاره به کل ناحیه جنوب غربی عربستان، نمی‌توان تا دوره اسلامی اصطلاح «یمن» را یافت (Robin 2013 : 131-133).